

## فصل سوم:

### یک جریان مهم حاشیه‌ای

#### □ «گروه ابوذر»

وقوع یک اتفاق در تیر ماه ۱۳۵۲ فصل جدیدی را در بحران‌های ناشی از اتخاذ مشی مسلحانه گشود. چند جوان مسلمان پرشور، پس از دست زدن به چند عملیات مسلحانه بعضاً غیرقابل توجیه، در حین اقدام به آخرین عملیات خود، به چنگ ساواک افتادند.

خبر این بود که سه نفر از جوانان نهانوند، مسلح به اسلحه سرد - نیمه شب ۲۷ تیر ۵۲ - در بازار قم به «سپاسبان مدنی»، که در حال آب خوردن از شیر آب بازار بوده، حمله کردند و پس از ربودن اسلحه وی، او را به قتل رساندند. این سه نفر در حمله دو پاسبان دیگر، که در همان حوالی پست می‌داده‌اند، از پا در می‌آیند و دستگیر می‌شوند؛ و در بازرسی بدنی از آنها اسم و آدرس منزل آیه‌الله ربانی شیرازی به دست می‌آید.<sup>۱</sup>

آیه‌الله ربانی را همان نیمه شب دستگیر کرده، به شدت شکنجه نمودند. در جریان بازجویی اولیه از سه جوان نهانوندی، آنها اعتراف کردند که به همراه چند جوان دیگر، گروهی به نام «ابوذر» در نهانوند تشکیل داده‌اند. آقای ربانی و سری اول دستگیرشدگان «گروه ابوذر» را به کمیته مشترک در تهران انتقال دادند. در جریان بازجویی‌های تکمیلی، بقایای گروه نیز دستگیر شدند.

---

۱. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۲۷/۴/۱۳۵۲: صص ۱ و ۲. نشریه پیام مجاهد، ش ۱۴، شهریور ۱۳۵۲: ص ۴.  
هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۵۵۶.

به فاصله کمتر از یک ماه پس از دستگیری جوانان نهبانندی «گروه ابوذر»، در تاریخ ۲۲ مرداد ۵۲، با حکم «کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی شهرستان قم» بیست و پنج نفر از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم به نقاط بد آب و هوا تبعید شدند. این عده عبارت بودند از:

آیات و حجج اسلام: ۱- حسینعلی منتظری ۲- عبدالرحیم ربانی شیرازی ۳- حسن صانعی ۴- احمد جنتی ۵- محمدعلی گرامی ۶- احمد منتظری قمی ۷- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی ۸- علی مشکینی ۹- صادق خلخالی ۱۰- محمدصادق کرباسچی تهرانی ۱۱- علی‌اصغر احمدی ۱۲- احمد آذری قمی ۱۳- ابوالقاسم خزعلی ۱۴- یحیی انصاری شیرازی ۱۵- محمد مهدی ربانی املشی ۱۶- محمد جعفری گیلانی ۱۷- فتح‌الله امید نجف‌آبادی ۱۸- محسن عندلیب ۱۹- محمد یزدی ۲۰- عبدالمجید معادیخواه ۲۱- محمد عبایی ۲۲- سید عبدالحمید مولانا ۲۳- محمد فاضل لنکرانی ۲۴- محمد مؤمن ۲۵- عباس محفوظی.<sup>۱</sup>

سرانجام در سی‌ام بهمن ماه ۱۳۵۲ مطبوعات رژیم اعلام کردند که شش تن از متهمان پرونده قتل «سریاسبان مدنی»، پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، به اعدام محکوم و تیرباران شدند. جرایم این افراد چنین اعلام شده بود: تخریب سینما تاج و انفجار ساختمان سازمان زنان نهبانندی، به آتش کشیدن اتومبیل‌های ژاندارمری و شرکت تعاونی روستایی نهبانندی، قتل [ناخواسته و بدون قصد قبلی] «محمود مؤمنی» [رباخوار منفور نهبانندی] و قتل [ناخواسته] «سریاسبان مدنی» [در حین خلع سلاح وی].<sup>۲</sup>

اعدام شدگان عبارت بودند از:

۱- عبدالله خدا رحمی متولد سال ۱۳۲۸ / بیست و چهار ساله

۲- حجت‌الله عبدلی متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله

۳- بهمن مُنشیپ متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۰، فروردین ۱۳۵۳: صص ۴ و ۸؛ در متن صورت جلسه کمیسیون مزبور نام ۲۴ نفر قید شده و اسامی «فتح‌الله امید نجف‌آبادی» و «فاضل لنکرانی» در آن نیامده؛ و در عوض نام «محمد محمدی گیلانی» ذکر شده است. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج اول: صص ۵۵۶ و ۵۶۰ و ۵۶۱. با اینکه آقایان ربانی شیرازی (مرتبط با گروه ابوذر)، معادیخواه و جعفری گیلانی (به اتهام شرکت در جلسات انصارالحسین و انصارالمهدی و ارتباط با سازمان مجاهدین خلق) در زندان به سر می‌بردند، لیکن نظر به تداول و عرف کمیسیون یاد شده، حکم تبعید آنها نیز صادر گشته است.

۲. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۳۵۲/۱۱/۳۰: صص ۱ و ۲. کرباسچی، هفت هزار روز...: ص ۵۸۵؛ در این مأخذ به جای «شرکت تعاونی روستایی»، «سازمان اصلاحات ارضی» درج شده است که اشتباه است. مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۲۱۷-۲۱۸.

۴- روح‌الله سیف متولد سال ۱۳۳۲ / بیست ساله

۵- ولی‌الله سیف متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله

۶- ماشاء‌الله سیف متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله<sup>۱</sup>

پس از پیروزی انقلاب، سازمان بدون ارائه هیچ سند معتبری، این گروه را وابسته به خود معرفی نمود و «زندگی نامه و دفاعیات شهدای گروه ابوذر» را در بهار سال ۵۸ انتشار داد و صریحاً روی جلد آن عبارت «وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران» را درج کرد.

عبادالله خدا رحمی<sup>۲</sup> در تبیین حرکت «گروه ابوذر» و بیان انگیزه خود در مبارزه، ضمن دفاعیات در دادگاه نظامی رژیم، چنین اظهار داشت:

[...] از نزدیک با توده مردم تماس داشتم و از فقر مادی و معنوی آنها رنج می‌بردم. از طرف دیگر به علت آشنایی با اسلام انقلابی و مطالعه قرآن و نهج‌البلاغه و تحت تأثیر درخشش تابناک مبارزه مسلحانه مجاهدین خلق ایران، چاره نجات این مردم را جز در مبارزه مسلحانه ندیدم.

مسائل مختلفی ذهنم را مشغول می‌کرد: علت فقر و محرومیت توده‌ها چیست؟ چرا رژیم نتوانست آیه‌الله خمینی را تحمل کند و او را تبعید کرد؟ مگر می‌شود در برابر این تبعیض‌ها ساکت نشست؟ لذا با برادران مجاهد حاضر در اینجا تصمیم به تشکیل گروهی گرفتیم با مشی مسلحانه و به نام «ابوذر»<sup>۳</sup>.

در جریان مدافعات دادگاه نظامی، خدا رحمی و منشط - به نوعی - توضیح درباره اتهامات را بین خود تقسیم کرده بودند. خدا رحمی درباره انفجار در «سازمان زنان نهاوند» و قتل «محمود مؤمنی» می‌گوید: اما راجع به انفجار سازمان زنان نهاوند، با سالن‌های متعدد و دستگاه عریض و طویلش؛ کار این جور سازمان‌ها و مؤسسات، آن هم در یک شهر کوچک مثل نهاوند، چیست؟ جز فرهنگ‌زدایی؟ جز قالب کردن فرهنگ بیگانه توی این مملکت؟ می‌خواهند زنان ما را

۱. خلاصه پرونده‌ها... ذیل همین اسامی.

۲. نامبرده کشتی‌گیر بوده خود در مدافعاتش می‌گوید: «در سال ۴۶ به ورزش کشتی پا گذاشتم و در سال ۴۸ مدال طلای قهرمانی ایران را در استادیوم صد هزار نفری دریافت کردم.» به نظر می‌رسد در متن منتشره سازمان به هنگام تدوین، مطالبی اضافه شده است. از جمله توجه نشده که استادیوم صد هزار نفری در سال ۵۳ بهره‌برداری شد.

۳. زندگینامه و دفاعیات...: صص ۲۲-۲۳. با توجه به انتشار کتاب توسط سازمان، و سایر قرائن، ذکر نام سازمان به دفاعیات اضافه شده است.

بی‌شخصیت کنند؛ از آنها عروسک‌های مصرف‌کننده بسازند. [...] با کشتن شخصیت انقلابی زن می‌خواهند نسل ما را نسل نابود و نفرین شده‌ای کنند. ما سازمان زنان را به عنوان سمبل چنین توطئه‌ای منفجر کردیم.<sup>۱</sup>

و دربارهٔ قتل «محمود مؤمنی» - پس از به کار بردن تعبیراتی چون «سرمایه‌دار و نزول‌خوار منفور»، «دُخا» یعنی سگ، «زالو» و... - می‌افزاید:

[...] کسی حق ندارد مال مردم را از این زالوها بگیرد و در جهت خود مردم مصرف کند؟ تازه ما قصد کشتن او را نداشتیم؛ می‌خواستیم پول اسلحه و مهمات را از او بگیریم و در راه خدا و خلق استفاده کنیم؛ اما مقاومت کرد و در شرایط اضطراری کشته شد.<sup>۲</sup>

در این خصوص، بهمن منشط نیز در جواب به سؤال رییس دادگاه که «مگر وضع مالی‌تان خراب بود که می‌خواستید از او پول بگیرید؟» چنین می‌گوید:

به پول او هم احتیاج شخصی نداشتیم؛ وضع مادی‌مان هم خراب نبود. ما پول او را، که در واقع پول مردم بود، می‌خواستیم؛ تا با آن اسلحه و مواد منفجره تهیه کنیم.<sup>۳</sup>

علت قتل «سریاسبان محمدرضا مدنی»، در دفاعیات بهمن منشط، بدین‌گونه توضیح داده شده است: در مورد خلع سلاح پاسبان قم؛ ما قبلاً سه بار محل را شناسایی کردیم. به هیچ وجه قصد قتل خود پاسبان را نداشتیم؛ فقط سلاحش را می‌خواستیم ولی به علت مقاومت او - متأسفانه - جریان منجر به قتل شد.<sup>۴</sup>

به آتش کشیدن اتومبیل‌های «شرکت تعاونی روستایی نهاوند» نیز بدین نحو توجیه می‌شود: اما راجع به ماشین‌های شرکت تعاونی روستایی؛ توی این مملکت، دروغ و ریا و توطئه در هر کاری به چشم می‌خورد. اینها شرکت‌های تجاوز به روستایی هستند نه تعاون! هدف‌شان این است که همان چندرقاز درآمد روستاییان ما را نیز به طرف بازارهای سرمایه‌داری غرب بکشند؛ می‌خواهند مردم ما را محتاج کالاهای بنجل خودشان بکنند و بازارهای‌شان را توسعه دهند.<sup>۵</sup>

پارادوکس و ناهمخوانی دو قتل رخ داده در عملیات «گروه ابوذر»، به ویژه کشته شدن ناخواسته

۱. همان: صص ۲۳-۲۴.

۲. همان: ص ۲۴.

۳. همان: ص ۳۴.

۴. همان: ص ۲۹.

۵. همان: صص ۲۹-۳۰.

پاسبان در قم با ذهنیاتی که از مبارزان و مجاهدان، در سطح جامعه و فعالان مبارزات، به خصوص طیف خارج از کشور، شایع بود، عوارضی در پی آورد که قابل توجه است.

نشریهٔ پیام مجاهد، که سخنگو و ارگان غیررسمی مجاهدین خلق در خارج از کشور بود ولی رسماً به عنوان ارگان نهضت آزادی خارج از کشور انتشار می‌یافت، به تناقض‌گویی و «جعل خبر» ناگزیر شد! نخستین واکنش این نشریه در برابر اخبار مربوط به قتل پاسبانی در قم و دستگیری جوانان نهادند این بود که اصل ماجرا را توطئه‌ای از سوی ساواک و رژیم شاه وانمود کرد. پیام مجاهد در مقاله‌ای با عنوان «توطئه‌ای دیگر» مدعی شد که:

[...] پاسبان مقتول از طرفداران جدی و مسلم آیه‌الله خمینی بوده است و به همین جهت چندین بار به نقاط دوردست تبعید شده بود؛ و باز به همین دلیل، بین مردم محبوب و با حسن شهرت بوده است. در این صورت چگونه ممکن است انقلابیون به او حمله کنند؟!<sup>۱</sup>

و دربارهٔ جوانان دستگیر شده نیز نوشت:

[...] سه نفر مهاجم هیچ کدام اهل قم نبوده و نیستند و هر سه ساکن نهادند بوده و با ماشین «دکترنهادی» رییس دانشگاه پهلوی شیراز به قم آمده‌اند.<sup>۲</sup>

پیام مجاهد در تحلیل خود نتیجه می‌گیرد که اصل ماجرا توطئه رژیم بوده است؛ به این دلایل:

- ۱- برانگیختن حس تنفر مردم نسبت به انقلابیون به خصوص مجاهدین؛
- ۲- داشتن بهانهٔ موجهی برای دستگیری آیه‌الله ربانی شیرازی و جمع کثیری از طلاب مبارز؛
- ۳- اعلام خطر به مأمورین خود که هر کس در صف مردم قرار گیرد، چنین سرنوشتی در انتظارش خواهد بود؛

- ۴- لکه‌دار کردن انقلابیون در انظار مردم که اینها افرادی گناه را بدون دلیل می‌کشند؛
- ۵- اعدام‌های انقلابی را که توسط انقلابیون [انجام] می‌شود (نظیر اعدام [سرتیپ] طاهری) در نظر مردم با کشتن پاسبان مذکور یکی جلوه دادن و...<sup>۳</sup>

آثار منفی اجتماعی عملیات آخر گروه، بدان حد بود که حتی پس از اعدام اعضای «گروه ابوذر» و روشن شدن زوایای مختلف پروندهٔ آنان، باز انتشار و تأکید بر آن‌گونه توجیهات و تفسیرهای «مردم پسندانه» ادامه یافت. پیام مجاهد، در اسفند ۵۲ و فروردین ۵۳، طی مقالاتی با عنوان «اعدام گروه

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۱۴، شهریور ۱۳۵۲: ص ۴.

۲. همان: همان صفحه.

۳. همان: همان صفحه.

نهبوند» و «گروه ابوذر» همچنان بر توطئه شمردن و ساختگی دانستن ماجرای آخرین عملیات این گروه پای فشرد.

برخی از این مبارزین، در واقع متهم به قتل پاسبانی در قم بودند. این پاسبان، در حقیقت، به دست خود رژیم و به علت عدم شلیک به سوی مجاهدین کشته شده بود؛ ولی رژیم همین را بهانه قرار داد و عده‌ای را دستگیر و شکنجه و تبعید نمود؛ از جمله آیه‌الله ربانی شیرازی را. شش نفر دیگری که در این ماجرا دستگیر می‌شوند، مدت‌ها در زیر شکنجه سازمان امنیت قرار گرفته و روش شکنجه تا حد مرگ (طرح «هلمز») در مورد ایشان اجرا شد؛ و آنان در حقیقت در زیر شکنجه شهید شدند.<sup>۱</sup>

[...] چگونگی می‌شود یک گروه [= ابوذر] را نابود کرد، بی‌آنکه دلیلی باشد؟! برای همین دستگاه مشترک توطئه‌سازی ایران و اسرائیل و آمریکا به کار افتاد... قربانی این توطئه «پاسبان محمدرضا مدنی» بود. «مدنی» از مقلدین آیه‌الله خمینی و طرفدار مجاهدین و روحانیون مبارز قم بود و در بین مردم محبوبیت داشت.

صبح روز ۵۲/۴/۲۷ سه نفر از مأموران سازمان امنیت، به عنوان «انقلابی»، با چاقو به «پاسبان مدنی» حمله می‌کنند و پس از کشتن او و مصادرهٔ اسلحه‌اش همانجا می‌ایستند و حتی از اسلحه‌ای هم که داشتند استفاده نمی‌برند تا مأمورین برسند و آنها را دستگیر کنند.<sup>۲</sup>

واقعیت قضیه این بود که تحت‌تأثیر فضای هیجان‌آلود گرایش به مبارزهٔ مسلحانه، چند جوان که نه تحصیلات کافی داشتند و نه از مطالعات سیاسی - اجتماعی بهره برده و به گونه‌ای دیگر مبارزه را تجربه کرده بودند، به صرف اخلاص و اعتقادشان و به تشخیص خویش اقداماتی کردند که در آخرین آنها به دلیل عدم تجربه و دقت کافی، به ناچار مرتکب عملی شدند که مطابق با اصول شرعی و انسانی نبود و خود اعضای گروه نیز از آن نادم بودند ولی موجب بهره‌برداری رژیم شاه نیز گردید. اما شجاعت و دلاوری آنان در تقویت و گسترش روحیه مقاومت و مبارزه علیه شاه در آن سال‌ها آثار مشهودی برجای گذارد. در مورد ارتباط این گروه با سازمان، اسناد موجود، شواهد و قراین این حقیقت را تأیید می‌کند که آنان،

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۱۹، اسفند ۱۳۵۲: ص ۵؛ «ریچارد هلمز» رییس اسبق سازمان C.I.A و سفیر آمریکا در ایران بود. بسیاری از تحلیل‌گران و مبارزان آن سال‌ها معتقد بودند که نظرات هلمز در مورد نحوهٔ برخورد با مخالفان رژیم شاه توسط ساواک به اجرا در می‌آمد. محکومان «گروه ابوذر» بعد از شکنجه‌های فراوان به وسیلهٔ جوخهٔ اعدام، تیرباران شدند.

۲. همان، ش ۲۰، فروردین ۱۳۵۳: ص ۴.

تنها نامی از سازمان شنیده بودند و به رغم تلاش برای ارتباط با سازمان از طریق آیه‌الله ربانی املشی و حجة‌الاسلام فاکر خراسانی، به دلیل تردیدهایی که آن زمان در مورد انحرافات سازمان ایجاد شده بود و مشکلات و محدودیت‌های امنیتی، چنین ارتباطی برقرار نگردید.<sup>۱</sup> با این همه مجاهدین خلق، به خصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش کردند که «گروه ابوذر» را به خود وابسته و مربوط بدانند.<sup>۲</sup>

اما خانواده‌های شهدای «گروه ابوذر» با صدور پیامی نسبت به انتساب «گروه ابوذر» به سازمان مجاهدین خلق اعلام براءت کردند. در بخشی از این پیام نسبت به نصب سنگ مزار با آرم سازمان بر روی قبور شهدای ابوذر اعتراض کرده و آن را از مقوله شهید دزدی قلمداد کردند... و اعلام داشتند: این گروه هیچ‌گونه رابطه‌ای با هیچ گروه و سازمانی نداشته است. و در پایان علیه سازمان مجاهدین خلق اعلام جرم نمودند.<sup>۳</sup>

---

۱. زرینی، گروه ابوذر: ص ۱۲۱.

۲. زندگی‌نامه و دفاعیات...: روی جلد و ص ۷.

۳. زرینی، گروه ابوذر: ص ۲۶۹.

گروه ابوذر



عبداللہ خدارحمى

بهن مشط

ولى اللہ سيف



ماشاء اللہ سيف

روح اللہ سيف

حجة اللہ عبدلى